

نگاهی دوباره به تشبیه مرکب و مقید

دکتر بهاء‌الدین اسکندری*

چکیده

ادعای این نوشتار بر آن است که در مبحث افراد و ترکیب و تقید، به جای پرداختن به واقعیت تشبیه، ظاهر کلام معیار قضاوت قرار می‌گیرد و در نتیجه، به تشخیص‌هایی گاه عجولانه و گاه بی‌فایده بر می‌خوریم. از آنجا که به ضرورت، نقش تعیین‌کننده وجه شبه در این بحث مورد توجه قرار می‌گیرد، این نکته نیز مطرح می‌گردد که برخلاف ادعای مستقیم و یا غیرمستقیم برخی از بزرگان^(۱) چنانچه دو سوی تشبیه و یا یکی از آن دو مرکب باشد، لزوماً وجه شبه مرکب نیست. به بیانی دیگر، ممکن است در تشبیه، مشبه و مشبه‌به هر دو و یا یکی از آنها مرکب و در همان حال وجه شبه مفرد باشد.

واژه‌های کلیدی

علم بیان، بلاغت، تشبیه، مشبه، مشبه‌به، مفرد، مرکب، مقید، صورت، ظاهر، معنا.

* - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یاسوج.

مقدمه

گویا ابهام در تعاریف و ناهمخوانی میان مصادیق و نمونه‌ها و وجود سایه روشن‌هایی که ترسیم مرزهای دقیق را ناممکن و یا مشکل می‌سازد، سرنوشت گریزناپذیر علوم انسانی است. این ابهام و ناهمخوانی را در عرصه‌های مختلف علوم انسانی می‌توان سراغ گرفت. به عنوان نمونه‌ای از این دست در تعریف خبر - در علم نحو - می‌خوانیم که: «الخبر هو ما اسند الی المبتدأ متمماً معناه» (۳/ص ۱۹۱) و آن را به سه نوع مفرد، جمله و شبه جمله تقسیم می‌کنیم و مثال می‌زنیم:

علیٰ یضرب حامداً	خبر: جمله فعلیه «یضرب حامداً»
علیٰ ضاربٌ حامداً	خبر: ضاربٌ (مفرد مشتق)

در جمله اول پیداست که جمله «یضرب حامداً» به علی اسناد داده شده و متمم معنای آن است و این با تعریف خبر همخوان است، اما در جمله دوم آیا تنها «ضارب» است که به علی اسناد داده شده است؟ آیا «ضارب» به تنهایی و بدون «حامد» متمم معنای «علی» است؟ آیا در معنا معادل «یضرب حامداً» در جمله دوم «ضارب حامداً» نیست؟

آنچه نحوی را برمی‌انگیزد در جمله دوم «ضارب» را خبر بخواند و به تعریفی که خود از خبر می‌دهد وفادار نماند، وجود اعراب رفع بر سر «ضارب» است و این یعنی پایبندی به صورت - که گفته‌ایم خبر مرفوع است و می‌باید توجیه کنیم مرفوع بودن «ضارب» را - و عدول از معنا، یعنی آمیختن صورت و معنا.

علم بیان: صورت یا معنا؟

این ابهام و سردرگمی علم بیان را نیز بی بهره نگذاشته است. برای نمونه در تعریف کنایه آمده است که «ذکر جمله یا عبارتی است که به جای معنای ظاهری، مراد یکی از لوازم معنی آن است» (۵/ صص ۲۳۵ و ۲۳۶) و برای آن انواعی برشمرده‌اند؛ از جمله کنایه از موصوف و مثالهایی آورده‌اند، همچون «طویل النجاد» (کسی که بند شمشیرش بلند است) کنایه از بلند قامت و «آزاده تهیدست» کنایه از سرو. پیداست که لازمه بلندی بند شمشیر، بلندی قامت است و این نمونه با تعریف کنایه می‌خواند، اما بر بنده معلوم نشد مقصود از لازمه آزادگی و تهیدستی چیست؟ آیا می‌توان ادعا کرد لازمه آزاده تهیدست بودن، سرو بودن است؟ مگر اینکه

مدعی شویم در این میان معیار تشخیص می‌تواند عرف - آن هم عرف ادبی - هم باشد. اما می‌شود پرسید:

۱- چرا این قید و اساساً معنای دقیق لازمه و لوازم و ملزومات را در تعریف و یا توضیح تعریف نمی‌آوریم؟

۲- آیا به مجرد آنکه مثلاً صفت یا صفاتی را به جای موصوفی به کار بزنیم، می‌توان ادعای کنایه کرد و یا می‌باید به قدری این صفت و یا صفات به جای موصوف مورد نظر به کار رود تا بتوان ادعای «لازمه معنا» کرد؟ آیا اگر کسی «آب سیر آتش‌فعل» را به جای گدازه‌های جاری آتش فشان آورد، می‌توان آن را کنایه دانست و یا پس از آنکه بارها این تعبیر به کار رفت و کم و بیش به عادت می‌تواند در عرف ادبی تبدیل شد، ادعایی چنین بجاست؟ آیا در واقع مثالهای مختلفی که در باب کنایه آورده‌اند، به عادت می‌تواند در عرف ادبی تبدیل شده‌اند؟

این ابهام و ناهمخوانی را در تشبیه نیز - آنجا که دوسوی تشبیه را به اعتبار افراد و ترکیب و تقیید می‌نگریم، تعریف می‌کنیم و تقسیم می‌نماییم - بوضوح می‌توان مشاهده کرد. این ضعف اساساً برخاسته از همان معضل یادشده آمیختن صورت و معنا و توجه به ظاهر به جای توجه به باطن و معناست. چنین می‌نماید که در ترسیم انواع تشبیه از این منظر با نگاهی منطقی ننگریسته‌ایم و به صواب نرفته‌ایم و با قربانی کردن معنا در برابر صورت و ظاهر، طالبان و دانشجویان را به سردرگمی راه برده‌ایم.

این ابهام و سردرگمی گویا دست و پاگیر صاحب‌نظران نیز بوده است و شاید از همین روست که بسیاری از نویسندگانی که در علم بیان قلم فرسوده‌اند و انصاف را زحمتها کشیده‌اند، از طرح تقیید در برابر افراد و ترکیب سرباز زده‌اند و اشاره بدان را روا ندانسته‌اند.

به هر حال، اندیشمندان این فن در تعریف «مرکب» گفته‌اند: هیئتی است برآمده از اشیاء و امور متعدد که با یکدیگر درهم می‌پیوندند و تابلویی واحد پدید می‌آورند، و «مقید» را مفردی دانسته‌اند که به وصف، اضافه، مفعول، حال و جز آن مقید شده باشد. به طور نظری با توجه به آنکه تشبیه دو سو دارد (مشبه و مشبه به) و هر کدام سه صورت (مفرد، مقید و مرکب)، می‌توان نه وجه انگاشت:

} مشبه به مقید } مشبه به مرکب } مشبه به مرکب	} مشبه مرکب	} مشبه به مقید } مشبه به مرکب	} مشبه مقید } مشبه به مرکب	} مشبه به مقید } مشبه به مرکب	} مشبه به مرکب

برای وجوه مختلف یاد شده، در کتب بلاغی مثالهایی آمده است که در بسیاری از موارد مفیدند و راهگشا و هم‌اواز با تعاریفی که از مفرد و مقید و مرکب به دست داده‌اند، اما گاه بی‌توجهی به باطن امر و اکتفا به ظاهر و نیز ضعف در تعریف «مقید» و در نتیجه اشتباه در ارائه نمونه، مخاطب را دچار ابهام می‌کند و این خارخار او را می‌گذرد که این نامگذاریها چه فایده‌ای در بر دارد؟ در تعاریف و تقسیم‌بندی‌ها می‌باید به دو معیار - اتکاء به منطقی خاص و استوار و نیز فایده‌ای که فضا را بر مخاطبان روشتر سازد و فهم بهتری ارائه دهد - توجه داشت. اگر همین فایده را معیار قرار ندهیم، می‌توان علوم مختلف را از تقسیمات فراوان، اما بی‌حاصل انباشت. به هر حال، در بحث افراد و ترکیب و تقیید، با توجه به آنکه هم در ارائه تعریف از مقید دقیق نبوده‌ایم و هم در ارائه نمونه‌ها به جای دقت در تصاویر آمده در دو سوی تشبیه، به ظاهر ناکافی کلام اکتفا کرده‌ایم، با همه دقت‌های علمی از پریشانکاری نیز به دور نمانده‌ایم:

۱- کم نیستند مواردی که با توجه به وسعت تعریفی که از مقید ارائه داده‌ایم، با اتکاء به ظاهر کلام حکم به تقیید می‌کنیم؛ حال آنکه قید آمده هیچ نقشی در تشبیه و تصویرآفرینی بازی نمی‌کند و مخاطب، اگر دقتی داشته باشد و توجهی، می‌ماند که این مقید با مفرد چه تفاوتی دارد و در مقید خواندن چه فایده‌ای موجود است؟

۲- گاه قید، مفرد را تا حد یک هیئت مرکب ارتقاء می‌بخشد؛ اما با اینکه تصویر در واقع مرکب است، همچنان تقید به ظاهر برآنمان می‌دارد که این هیئت را مقید بخوانیم نه مرکب؛
 ۳- در مواردی وجه شبه مرکب است و ظاهراً سویی از تشبیه مفرد، اما با توجه به وجه شبه، در کنار عنصر مفرد عناصر و امور مستتر و پنهانی را می‌باید در نظر داشت که همراه با مفرد آمده، هیئتی مرکب همخوان با وجه شبه می‌سازند و در واقع گوینده همین تصویر مرکب را در تشبیه خویش مدنظر داشته است؛ اما همچنان اتکاء به ظاهر است که معیار است.^(۲)

به بیانی دیگر، ذهن آدمی در برخورد نخست با دو طرف تشبیه و با اتکاء به همان ظاهر حکم به مفرد، «مقید یا مرکب بودن طرفین تشبیه می‌کند؛ اما در حرکتی دیگر بعد از کشف وجه شبه - که معمولاً با توجه به مشبه به معلوم می‌گردد - در می‌یابد که در واقع گوینده و آفریننده اثر، چه چیز را به چه چیز تشبیه کرده است. بعد از این حرکت دوم ذهن است که می‌باید دو

سوی تشبیه را تعیین کرد و به مفرد و مقید و یا مرکب بودن حکم داد، اگر بناست که هم معنا و حقیقت کلام را دریافته باشیم و هم فایده‌ای از این تقسیم‌بندی به دست آمده باشد، این بحث را با مثالهایی پی می‌گیریم:

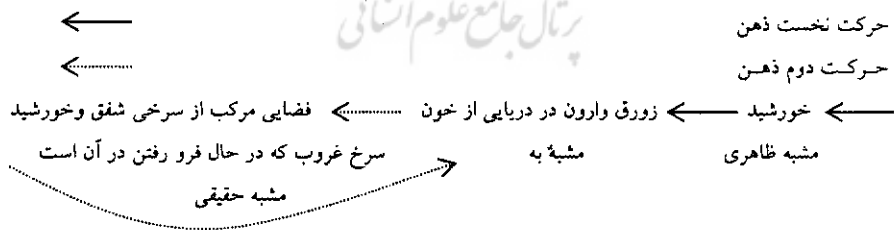
الف- آمد که مواردی است که وجه شبه مرکب نشانه‌ای است که می‌باید در تشخیص افراد و ترکیب تأمل روا داشت و فارغ از ظاهر به قضاوت پرداخت:

الف-۱-

بود خورشید چو وارون زورق در یکی لجه خون مستغرق

(شهریار، ۱/ ص ۴۹)

این تشبیه را مثالی دانسته‌اند از تشبیه مفرد به مرکب، چه ظاهر کلام آن است که خورشید (مشبه) به زورقی وارون در دریایی از خون (مشبه به) مانند گردیده است؛ اما دقت در تشبیه یاد شده نشان می‌دهد که ذهن نخست در برداشتی شتابزده، از خورشید به عنوان مشبه می‌آغازد و به سوی دیگر تشبیه می‌رود و چون این تابلو و هیئت مرکب را می‌نگرد، در مقابله این دو سو و قرینه یابی و کشف وجه شبه به همان گام نخست برمی‌گردد و دیگر نه خورشید را که تابلویی زیبا را می‌نگرد؛ فضای سرخ‌رنگ غروب را که خورشید، دلفریب و بشکوه در آن فرو می‌لغزد و اینک تنها نیمی از آن به چشم می‌آید. با این نگاه دیگر مشبه مفرد نیست، که خود هیئتی است برآمده از به هم پیوستگی پاره‌ای چند:



البته، می‌توان پنداشت که در این تشبیه تکیه بر خورشید است، همچنانکه در مشبه به نیز تکیه بر همان زورق وارون است. اساساً کم نیستند تصاویری مرکب که در تشبیه یکی از عناصر نقشی محوری بازی می‌کنند.

الف-۲-

اشک تو چون در که بگدازی و بریزی به زر اشک من چون ریخته بر زر همی برگ سمن
(۷/ص ۵۴)

در اینجا نیز گرچه آن را نمونه‌ای از تشبیه مفرد به مرکب دانسته‌اند، اما حکایت همان حکایت است. نخست ذهن از اشک می‌آغازد، اما چون در سوی دیگر در گداخته و یا برگ سمن را می‌بیند که به روی زر ریخته شده است، درمی‌یابد که مشبه نیز تنها اشک نیست، که تصویری است مرکب: چهره‌ای زرد و اشکی ریزان که بر آن فرو می‌لغزد (اساساً با تصور مشبه بدین‌گونه است که وجه شبه و دانه‌هایی سفید بر زمینه‌ای زرد قابل توجیه است).

و اگر بر مشبه بودن اشک اصرار ورزیم، در آن سو نیز تنها در گداخته و برگ سمن را خواهیم پذیرفت. به هر حال، در این تشبیه نیز جنبه محوری اشک در یک سو و در گداخته و برگ سمن در سوی دیگر ادعایی گزاف و دور از ذهن نیست.

الف-۳-

شکوفه بر سر شاخ است چون رخساره جانان بنفشه بر لب جوی است چون جراره دلبر
(عبدالواسع جبلی، ۷/ص ۵۴)

مخاطب مشبه را نه تنها شکوفه؛ که هیبتی می‌یابد مرکب از پاره‌ای چند و تابلویی برآمده از چند عنصر: شاخه‌ای است و شکوفه‌ای، شکوفه‌ای که بر این شاخه، زیبا نشسته و ترکیبی دلپذیر به وجود آورده است؛ اما این هیبت مرکب به چهره یار تشبیه شده و این حرکت نخست ذهن است، اما توجه به مشبه و تلاش برای یافتن وجه شبه نشان می‌دهد که در مشبه به قامت به اندام و ظریف یار هم - گرچه پنهان و مستتر - حضور دارد و بدون آن، ماندگی میان دو سو تمام نخواهد بود و اساساً مفهوم نخواهد داشت و بنابراین، تشبیه مذکور مرکب به مرکب است نه بر طبق ادعا مرکب به مفرد، مگر اینکه مدعی شویم در مشبه تنها شکوفه مراد است که در این حال تشبیه از گونه مفرد به مفرد^(۳) خواهد بود. مصراع دوم نیز سرنوشتی مشابه دارد. از بنفشه بر لب چوی تیرگی بنفشه در کنار سپیدی و رخشانی آب در ذهن ترسیم می‌گردد. طبیعی است اگر در سوی دیگر نیز زلف یار را بر گرد روی سپید و زیبای او انتظار داشته باشیم، نه تنها زلف کج و کژدم گون او را.

در تمامی نمونه‌های یاد شده دو ویژگی مشترک دیده می‌شود:

۱- یکی از دو سوی تشبیه - مشبه و یا مشبه‌به - مرکب است؛

۲- وجه شبه مرکب است.

اما چنین نیست که هر جا دو ویژگی فوق دیده شد، بتوان حکم به تشبیه «مرکب به مرکب» کرد. گاه مفرد خود برآمده از اجزایی است و با این قابلیت می‌تواند در حالی که وجه شبه مرکب است، سوی مقابل هیئتی مرکب قرار گیرد:

الف-۴-

چو حورانند نرگس ها همه سیمین طبق بر سر نهاده بر طبق ها بر زر ساو ساغرها

(منوچهری)

اجزای مختلف نرگس همچون گلبرگهای سپید، حلقه‌های زرد و ساقه سبزرنگ بدان قابلیت می‌بخشد که می‌تواند در برابر هیئتی مرکب از حوری - چنانچه او را سبزه‌پوش بینگاریم^(۴) - طبق سیمین و ساغرهایی از زر قرار گیرد.

بنابراین، هر کجا تشبیهی با دو ویژگی یاد شده بود:

۱- چنانچه تقابل مفرد با مرکب بر اساس قابلیت مذکور باشد، می‌توان تشبیه را مفرد به مرکب (یا برعکس) دانست (رک. نمونه الف-۴)؛

۲- و اگر این قابلیت نبود، می‌باید عناصر پنهان را یافت و تشبیه را مرکب به مرکب خواند (رک. نمونه‌های الف-۱ و ۲ و ۳).

ب- از آنجا که در تعریف مقید تنها به وجود قید توجه شده، نه به نقش آن در تشبیه و آفرینش. تصویر مورد نظر گوینده سخن، در بسیاری از موارد نمونه‌های ارایه شده به عنوان مصادیق مقید، حکایتی است از نشناختن حقیقت تصاویر مرکب و مفرد و مقید:

ب-۱-

چون خطاب یار شیرین لذید مست کرد آن بانگ آتش چون نیذ

(مولوی، ۱۵ ص ۹۰)

بانگ آب را به اعتبار اضافه مقید خوانده‌اند. این مثال را می‌سنجیم با بیتی از نظامی آنجا که پیرزنی فرتوت را وصف می‌کند:

تنی چون خر کمان از کوژپشتی بر و دوشی چو کیمخت از درشتی

پیداست که در اینجا مقصود از تن، تن همان پیرزن فرتوت است. چه تفاوت مفهومی میان این تن که در واقع تن پیرزن است با بانگ آب در بیت بالاست. زمانی که تصویری را مفرد می‌خوانیم و تصویری دیگر را مرکب، تفاوتی ساختاری میان آن دو می‌یابیم و پرداخت هنری‌تر دستانی را در تصویرگری درهم پیچیده‌تر تصاویر مرکب نشان می‌دهیم و مگر هدف علم بیان چیزی جز این است؟ مگر علم بیان بر آن نیست که مایه‌های زیبایی سخن را در حوزه خویش بنمایاند؟ اما در اینجا با مقید خواندن بانگ آب چه جلوه‌ای از هنر آشکار گردیده است؟

در تشبیهات هر کجا بانگی بود، صدایی بود، چهره‌ای و دستی و پایی و بالایی و ... بود، لابد صاحبی دارند و به کسی وابسته‌اند و اگر مواردی بی‌صاحب^(۵) را بتوان سراغ گرفت «النادر کالمعدوم». حال می‌باید چه کرد؟ در مواردی همچون شعر نظامی، تن را که می‌دانیم تن پیرزن است، مقید بخوانیم و یا با اتکاء به ظاهر کلام آن را مفرد بخوانیم؟ و اگر این مورد و مواردی همچون بانگ آب را مقید بخوانیم، چه جلوه‌ای از هنر را نشان داده‌ایم؟ راست این است که تمامی موارد یاد شده چه با قید چه بدون قید مفردند. قید آنجا ارزش زیباشناختی دارد که خود در ترسیم وجه شبه نقشی داشته باشد و یا با آن رابطه‌ای و ما را در درک آن یاری رساند و یا اساساً خود وجه شبه باشد.

ب-۲-

آن کلاغی که پرید علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

از فراز سر ما

و صدایش همچون نیزه کوتاهی، پهنای افق را پیمود

(فروغ، ۱۵/ ص ۹۰)

در نمونه فوق مشبه به نیزه کوتاه است و بدون ذکر کوتاهی نیزه، کوشش شاعر در ارایه تصویری گویا و هنری از چگونگی صدای کلاغ ناتمام می‌ماند. ذکر کوتاهی، حضوری مؤثر در آفرینش تصویر مورد نظر شاعر دارد و بدون آن معنا ناقص می‌ماند و وجه شبه نامفهوم. با همین کوتاهی نیزه است که قارقار بریده بریده و کوتاه کلاغ را می‌فهمیم. بنابراین در اینجا اگر نیزه کوتاه را مقید بخوانیم، کوششی است صواب و مفید، اما اگر در همین نمونه «صدایش» را تنها به خاطر اضافه آمده مقید قلمداد کنیم، از چه نکته بلاغی پرده برداشته‌ایم؟ اگر مثلاً آمده

بود: آن کلاغ فریاد می‌کشید، با صدایی که همچون نيزه‌ای کوتاه پهناى افق را می‌پیمود، آنگاه حکم به مفرد بودن مشبه می‌کردیم. مگر این صدا نیز از آن کلاغ نیست؟

ب-۳-

روز عیشم ز محنت و شدت تیره چون ظلم و تلخ چون هجران

(انوری)

در اینجا روز با دو قید همراه است: عیش و من. عیش قیدی است که در تصویر آفرینی شاعر نقشی مؤثر بازی می‌کند. زیبایی و آشنایی گریزی کلام در آن است که روز عیش - که انتظار می‌رود شیرین باشد و در این صفت به چیزی مانند گردد- در تلخی به هجران تشبیه شده است. همین تقابل میان عیش و تلخی که وجه شبه است، دستمایه شاعر است در به بازی گرفتن خیال مخاطب، اما قید «من» در اینجا دارای چه نقشی است؟ در آن چه هنری است که می‌تواند با معیاری بلاغی آن را از مفرد و مرکب متمایز سازد؟

بر این اساس و منطبق بر منطق عام علم بیان، معقول و مفید است اگر «روز عیش من» را به اعتبار «عیش» مقید بخوانیم.

ب-۴-

ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا

(حافظ)

پر واضح است که در تشبیه دل دشمن به چراغ مرده، قید «مرده» است که چراغ را به دل دشمن می‌پیوندد و بدون آن تشابهی میان این دو نیست. با همین قید است که وجه شبه مفهوم می‌گردد.

ب-۵-

آتش و دود و آتش دودناک

گفته‌اند آتش دودناک مقید است؛ چه مقید یک چیز را با اندک تصرف در آن و کم و زیاد کردن و حدود زدن در ذهن متصور می‌کنیم. در اینجا نیز تکیه بر روی آتش (یک چیز) است، اما این آتش را دود فرا گرفته است. در تصویری مشابه - آتش و دود - باید دو چیز را در نظر گرفت و بنابراین، تصویری چنین مرکب است (۵/ص ۷۳). بر همین اساس در این شعر منوچهری:

آتش و دود چو دنبال یکی طاووسی که بر اندوده به طرف دم او قار بود

مشبه را مرکب خوانده‌اند (۵/ص ۷۲). اما به نظر می‌رسد اگر به منطق کلام و سیر طبیعی سخن بنگریم و نه ظاهر، چنانچه در همین نمونه آتش دودناک را به دنبال برانوده به قار طاووس مانند می‌کردیم، تفاوتی مفهومی و اختلافی بنیانی رخ نمی‌داد. در تقابل با مشبه و با توجه به وجه شبه در نمونه فوق تصویری مشابه از آتش و دود و آتش دودناک در ذهن نقش می‌بندد. به نظر معقولتر می‌نماید اگر مواردی چنین را که قید، عنصری دیگر را بر مفرد می‌افزاید و هر دو را در هیئتی واحد می‌نمایاند، معنا را قربانی صورت نکنیم و از آنان به عنوان مرکب یاد کنیم نه مقید.

به هر حال، آنچه از سوی مخاطب لازم است، توجهی است آمیخته با اندکی دقت. اگر در مثالهای فوق تفاوتی مرزآفرین نمی‌یابیم، در مواردی دیگر همچون مثالی که پس از این خواهد آمد (تشبیه بغل گندیده به «مردار به آفتاب مرداد»)^(۶) چنانچه به جای مشبه به مذکور مردار آفتاب خورده بیاوریم، با تصویری مقید روبه‌رو هستیم که تأویل آن به مرکب و یا مفرد جایز نیست. مرکب نیست؛ چه از مردار آفتاب خورده، مرداری را در ذهن ترسیم می‌کنیم که آفتاب سوزان مرداد آن را گندیده‌تر ساخته است، نه مرداری که لزوماً در برابر آفتاب مرداد قرار داشته باشد. این مردار پس از کسب گندیدگی بیشتر در هر وضعیت دیگری می‌تواند قرار گیرد - در تاریکی شب، در زیر سقف، در... - ولی همچنان مردار آفتاب خورده باشد و مشبه به همان بغل کدایی. از سویی دیگر، مفرد هم نیست؛ چه مردار آفتاب خورده، مرداری است گندیده‌تر و این گندیدگی افزونتر در تصویرآفرینی شاعر نقشی اساس بازی می‌کند و در ارتباط مستقیم با وجه شبه قرار دارد.

از آنجا که در مباحث یاد شده پیداست، وجه شبه نقشی تعیین کننده بازی می‌کند، سزااست اگر به نکته‌ای دیگر در باب ارتباط وجه شبه و دو طرف تشبیه اشاره گردد. گاه چنین پنداشته‌اند که:

۱- تنها زمانی دوسو یا یک سوی تشبیه می‌تواند مرکب باشد که وجه شبه نیز مرکب

باشد؛^(۷)

۲- هر گاه مشبه به مرکب بود، وجه شبه نیز مرکب است.^(۸)

اما به نظر می‌رسد بتوان با مثالهایی بر هر دو فرضیه خدشه وارد ساخت. به گمان من تشبیهات مرکب را با توجه به وجه شبه می‌توان به دو گونه انگاشت:

۱- در غالب تشبیهات مرکب، در برابر اجزاء و عناصر هیئت مرکب در سویی از تشبیه، در سوی دیگر، چه مرکب باشد چه نباشد، می‌توان قرینه‌یابی کرد (پیشتر توضیح داده شد چگونه می‌توان مرکب را برابر غیر مرکب در تشبیهی نشانند). در این گونه تشبیهات وجه شبه نیز مرکب است:

۲- گاه وجه شبه برآمده از چینش اجزای مرکب در کنار یکدیگر نیست، بلکه نتیجه، محصول و یا ویژگی و خصوصیتی از تصویر مرکب است. در مواردی چنین - که البته کمیاب و نادرند - دیگر وجه شبه لزوماً مرکب نیست.

نمونه‌های فراوانی را برای مورد نخست (وجه شبه مرکب) در ادب پارسی و جز آن می‌توان سراغ گرفت، اما نمونه‌های مورد دوم چنان دیرپابند که مغفول مانده‌اند و یا برخی از بزرگان آن را در ذیل نمونه‌های مقید گنجانده‌اند، اما اگر زیاد سخت گیر نباشیم، شاید مرکب پنداشتن آنها غیر منطقی نباشد. در پی مثالهایی در تأیید این مدعا در معرض قضاوت قرار داده می‌شود:

الف-

وانگه بغلش نعوذبالله مردار به آفتاب مرداد

(سعدی)

اگر عرصه را زیاد تنگ نگیریم، می‌توان مشبه به را تصویری مرکب گرفت؛ بر این اساس که در ذهن مخاطب فضایی ترسیم می‌گردد و مرداری که در آن میان آفتاب تند مرداد بر آن می‌تابد. این تصویر را اگر چه برخی از بزرگان مقید می‌دانند، اما همچنانکه پیشتر اشاره شد، به نظر اینجانب فرق است میان مردار آفتاب خورده - که مقید است - و مرداری که اینک در برابر آفتاب مرداد قرار گرفته و پرتوهای تند آفتاب بر آن می‌تابد. مردار آفتاب خورده، مرداری است همراه با صفتی (آفتاب خوردگی و در نتیجه گندیدگی بیشتر)، اما در ترسیم سعدی از این مردار، آدمی در صحنه‌ای قرار می‌گیرد که سویی مردار است، سویی خورشید داغ مرداد و پرتوهای سوزان آن که بر مردار می‌تابد، و البته، در این حال نیز نتیجه همان گندیدگی و تعفن شدید است. به هر حال، با آنکه مشبه به مرکب است (اگر توضیحات آمده مقبول افتاده باشد)، با

توجه به اینکه آنچه دو طرف تشبیه را به هم می‌پیوندد، شدت گنبدیگی و تعفن و بدبویی است، وجه شبه که همان بوی تند و گنبدیگی شدید است، مرکب نیست. همچنانکه پیداست اگر بپذیریم مشبه‌به مرکب است، در این حال قرینه‌یابی در برابر اجزاء و عناصر مشبه‌به در شبهه، نه ممکن است و نه ضرورتی دارد. این مثال را محقق محترم آقای دکتر سیروس شمیسا به عنوان نمونه‌ای از تشبیه مفرد حسی به مرکب حسی آورده‌اند، اما در چاپ نهم «بیان» از آنجا که خود اعتقاد دارند هر گاه مشبه‌به مرکب باشد، وجه شبه نیز مرکب خواهد بود و این مثال نقضی بر این نکته است، فرموده‌اند: «نکته دیگر این که اگر وجه شبه در تشبیه مرکب، مرکب نبود، بهتر است مشبه‌به را مقید بدانیم نه مرکب».

و به دنبال آن همین شعر سعدی را با ذکر اینکه وجه شبه «فرط بدبویی» است، ذکر کرده‌اند. برخی از صاحب‌نظران بر این مورد خرده می‌گیرند که این تشبیه در واقع چنین است: بغل او مانند گند مردار در آفتاب مرداد است. و بر این اساس دیگر تشبیه مرکب نخواهد بود، اما چنین می‌نماید که دو ایراد بر این فرض وارد است:

۱- بر این مبنا بهتر نیست مدعی شویم تشبیه در واقع عبارت است از:

گند بغل او مانند گند مردار در آفتاب مرداد است

۲- در این صورت وجه شبه چه خواهد بود؟ آیا در موارد دیگر نیز نمی‌توان چنین

ادعایی داشت؛ مثلاً «علی مانند شیر است». را نمی‌توان تبدیل کرد به:

شجاعت علی مانند شجاعت شیر است

در واقع، در هر تشبیه‌ی می‌توان وجه شبه را بدین صورت وارد ساختار تشبیه کرد:

«الف» در «ج» مانند «ب» است. ← «ح» «الف» مانند «ج» «ب» است.

ب-

زندگی در آن وقت، صفی از نور و عروسک بود.

(سهراب سپهری، ۱۶ ص ۸۴)

مؤلف محترم این مثال را از مصادیق تشبیه مقید به مرکب دانسته‌اند. از آنجا که ممکن است واژه «صف» برخی را به این گمان برانگیزد که مشبه‌به مرکب نیست، برای پرهیز از هر گونه تردید، فرض می‌کنیم با تشبیه‌ی چنین روبه‌رو باشیم:

زندگی در آن وقت ترکیبی از نور و عروسک بود

مشبه مفرد است و مشبه به که هیئتی است مرکب از نور و عروسک، مرکب، اما آیا می‌توان در برابر نور و عروسک قرینه‌هایی در «زندگی» جست و بر آن اساس وجه شبیهی دست و پا کرد و یا بهتر است فارغ از جستجوی قرینه‌ها، حاصل و نتیجه بازی نور و عروسک را وجه شبه گرفت؟

ج-

مثل ما ینفقون فی هذه الحیوة الدنيا کمثل ریح فیها صرأ اصابت حرث قوم ظلموا انفسهم فاهلکته. (آل عمران / آیه ۱۱۷)

شاید بتوان در هر کدام از موارد آمده مناقشه‌هایی کرد که در مثال اول مشبه به مقید است نه مرکب و اینکه از کجا معلوم در مثال دوم وجه شبه مرکب نیست و ... اما با این آیه شریفه چه می‌کنیم؟ برای دور ماندن از هر گونه شبهه‌ای این مورد را تبدیل می‌کنیم به:

انفاق آنان مانند بادی است که با سرمای شدید بر کشتزاری بوزد و آن را از میان ببرد. مشبه را چه مفرد بگیریم چه مقید، مرکب نیست. مشبه به مرکب است: هیئتی برآمده از کشتزاری که بادی سرد بر آن می‌وزد، کشتزاری که تاب نمی‌آورد و از میان می‌رود، اما فارغ از تلاش برای قرینه‌یابی می‌باید - یا حداقل می‌توان - وجه شبه را نتیجه و حاصل این تصویر مرکب دانست: بی‌نتیجگی، بی‌حاصلی و بی‌سرانجامی و مفاهیمی از این دست.^(۹)

د- در چهار مقاله آمده است:

خانه‌ای دیدم مجصص و منقش، ابزار چینی زده، خرمتر از مشرق، در وقت دمیدن صبح باز هم برای پرهیز از شبهه‌های تردیدزا می‌توان جمله‌ای بدینسان پرداخت: خانه‌ای دیدم زیبا که از مشرق آنگاه که صبح از پشت کوه می‌دمد، خرمتر می‌نمود. نمی‌دانم توانسته‌ام مشبه به را به گونه‌ای پردازم که همگان آن را مرکب بدانند یا نه؟ اگر در واقع آن را مرکب می‌دانیم، آیا به صراحت وجه شبه - یعنی خرمی - ذکر نشده است؟ و آیا «خرمی» مفرد نیست؟ آیا در برابر اجزاء مشبه به می‌باید در خانه قرینه‌هایی را جستجو کرد؟ ه- شاید به گونه‌ای بتوان در مثالهای فوق خدشه‌ای وارد کرد و توجیهی دیگر آورد که همخوان با فرضیات آمده باشد، اما آیا براستی نمی‌توان دو چیز را - یکی مفرد و دیگری مرکب

- مثلاً در زیبایی به هم مانند کرد؟ اگر کسی بگوید: «گل برای من در زیبایی مانند فرو رفتن خورشید است در دریایی سرخ از پرتو شفق» گناهی مرتکب شده؟ اگر حکم به بی‌گناهی او دادیم، در این تشبیه مفرد به مرکب مگر وجه شبه چیزی جز زیبایی است؟ و آیا در مفرد بودن زیبایی تردیدی هست؟ همین مثال را با جابه‌جایی مشبه و مشبه‌به و یا با اندکی تصرف در مشبه می‌توان با همان وجه شبه یاد شده به تشبیه مرکب به مفرد و یا مرکب به مرکب تبدیل کرد، بی‌آنکه مجبور به آوردن وجه شبهی مرکب شویم.

مدعی نیستیم که نمونه‌های آمده را به هیچ‌وجه نمی‌توان مقید شمرد، اما چنین می‌نماید که اگر دست و پا را بر جریان طبیعی ذهن نبندیم و اگر ذهن را از آن حکم آمده - که در تشبیه مرکب، وجه شبه نیز مرکب است - پاک کنیم، آنگاه می‌توان به نتیجه‌ای که به گمان بنده منطقی - تر می‌نماید، رسید.

نتیجه

بر اساس آنچه آمد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که:

۱- مرکب یا مفرد بودن دو سوی تشبیه متکی است بر تصویر مورد نظر صاحب کلام نه ظاهر سخن؛

۲- در تقیید نقش قید در تصویر آفرینی مطرح است:

الف- اگر قید نقش آفرین بود، می‌توان دو حالت انگاشت:

۱- قید تصویری مرکب می‌آفریند، که در این حال مناسبتر است آن را مرکب

بخوانیم، نه مقید؛

۲- قید تصویری مرکب نمی‌آفریند، که در این حالت آن را مقید می‌خوانیم؛

ب- اگر قید نقشی در تصویر نداشت، در مقید خواندن آن از نگاهی زیبا شناختی -

یعنی همان نگاه علم بیان - فایده‌ای متصور نیست؛

۳- برخلاف تصور رایج اگر سویی از تشبیه مرکب بود، لزوماً وجه شبه مرکب نیست.

و کلام آخر آنکه «بیان» ساده است، اگر طبیعی و ساده بنگریم و بیندیشیم.

پی‌نوشتها

- ۱- آقای دکتر سیروس شمیسا بصراحت بیان می‌دارند که: هر گاه مشبه به مرکب بود، وجه شبه نیز مرکب می‌شود و اگر احیاناً خود شاعر وجه شبه‌ی را به صورت مفرد ذکر کرد، باید آن را تأویل کرد (۵/ ص ۱۰۳). در برخی کتب دیگر همچون بیان دکتر کزازی و معالم البلاغه محمد خلیل رجایی در ذیل وجه شبه مرکب است که بحث افراد و ترکیب مشبه و مشبه‌به مطرح می‌گردد.
- ۲- اگر این تصویر مثلاً مشبه باشد، می‌گوییم تشبیه مفرد به مرکب، اما آیا در واقع این تشبیه مفرد است به مرکب و یا مرکب به مرکب؟
- ۳- رخساره جانان را بر طبق تعریف می‌باید مقید خواند؛ اما به گمان اینجانب مفرد است، چه قید «جانان» نقشی در و یا ارتباطی با وجه شبه و خلق تصویر ندارد.
- ۴- این مثال برگرفته است از بیان آقای دکتر شمیسا (چاپ دوم، انتشارات فردوس و انتشارات مجید، ۱۳۷۱). برای توضیح بیشتر رجوع شود به صفحه ۸۰ از کتاب مذکور.
- ۵- مثلاً خود صدا و یا چهره را به چیزی مانند کنیم.
- ۶- در شعر مشهور سعدی: وانگه بغلش نعوذبالله / مردار به آفتاب مرداد
- ۷ و ۸- ر.ک. پی‌نوشت (۱)
- ۹- دور نیست آیه ۳۶ سوره حج را نیز بتوان از این مقوله شمرد.

منابع

- ۱- تجلیل، جلیل: معانی و بیان، چاپ پنجم، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰.
- ۲- رجائی، محمدخلیل: معالم البلاغه، چاپ سوم، دانشگاه شیراز، ۱۳۵۹.
- ۳- الشروتی، رشید: مبادئ العربیة، ج ۵، چاپ یازدهم، المطبعة الکاتولیکیه.
- ۴- شمس العلمای گرگانی، محمدحسین: ابداع البدایع، چاپ اول، احرار تبریز، ۱۳۷۷.
- ۵- شمیسا، سیروس: بیان، چاپ دوم، فردوس و مجید، ۱۳۷۱.
- ۶- شمیسا، سیروس: بیان، چاپ نهم، فردوس، ۱۳۸۱.
- ۷- کزازی، میرجلال الدین: بیان، چاپ اول، نشر مرکز، ۱۳۶۸.



پښتونستان ښار، پوهنتون اوسنۍ
پښتونستان ښار، پوهنتون اوسنۍ